

درس تاریخ برای بشر امروز

پس از انتشار نظر پرفسور آرنولد توین بی *Arnold . J. Toynbee* مورخ شهیر و فیلسوف نامی راجع به «شخصیت حضرت محمد (ص)» و لزوم استفاده غرب از تعلیمات پیامبر اسلام در این سلسله مقالات حیرتی آمیخته به شغف و شادی خوانندگان روشن بین این مقالات را فرا گرفت .

استقبال خوانندگان ارجمند موجب آن شد که به ترجمه قسمتی از مقاله این فیلسوف برجسته که در مجله اسلامی *Al-Islam* چاپ کراچی چاپ شده مبادرت ورزیده و در این شماره به نظر خوانندگان گرامی برسانم .

بدیهی است که از مقاله آینده دنباله بحث ما تحت عنوان «ریشه‌های انحطاط غرب» ادامه خواهد یافت .

بشر امروز همچون قماربازی است که ذخایر بانکی، شغل و زندگی خود را در یک بازی جنون آمیز به خطر انداخته است . قمار بازی که در این موقعیت حساس قرار گرفته خوب احساس میکنند که نجات زندگی او بستگی به آن دارد که در این قمار خطرناک برنده شود اما هیچ معلوم نیست که تصادف یا مهارتش چنین موفقیتی را برای او به ارمغان آورند . در چنین مواقعی قمار باز مضطرب قبل از بازی از فال گیر و یا طالع بین می‌خواهد که نتیجه بازی را برای او پیش بینی کند ، اما بشر امروز آنقدر خرافاتی نیست که دور نمای آینده جهان و خود را از طالع بین پرسد .

او مضطربانه از جامعه شناسان و روانکاوان می‌پرسد :

— چه موقع جامعه ایده آل را به ما می‌دهید و آیا زمان نجات ما فرا نرسیده است؟

و هنگامیکه می‌بینند این دسته از دانشمندان نمی‌توانند اضطراب درونی او را فرو نشانند

به نزد مورخینی چون من می آیند و می پرسند :

— در طول تاریخ هرگز بشر در بحرانی نظیر بحران کنونی قرار گرفته است ؟ در این صورت عاقبت کار چه شد ؟
در پاسخ این سؤال باید گفت : بله بشر بارها به چنین قمار خطرناکی دست زد اما خطر باخت اینقدر مانند امروز شدید و مهیب نبود .

تمرکز مخریروی وسایل مادی

قبل از هر چیز باید دانست که مهارت های تکنیکی هرگز به تنهایی ضامن بقای بشر نیست . تمدن هایی که در گذشته مجذوب مهارت میکا نیکی خود شدند گامی بسوی خودکشی برداشتند . بسیاری از آنان در نیمه راه مسیر خود را تغییر دادند و بار دیگر بسوی کامیابی گام برداشتند اما واقعیت های تاریخی نشان میدهد که تمدن هایی که فقط روی وسایل مادی تکیه کردند نابود شدند .

این حقیقت انکار ناپذیر حتی از قدیمترین دوران تاریخ وجود داشته و در باره زندگی مردمان بدوی صادق است . انسان های غار نشین دوره «واپسین سنگی» Neolithic بعلت آنکه تمام نیروی خود را در راه تکمیل اسلحه های دفاعی متمرکز کرده بودند اثری را که نشانه پیشرفت فرهنگشان باشد از خود باقی نگذاشتند .

اما بشر دوره «سنگهای تراشیده» Palaeolithic هرگز تعادل خود را از دست نداد و اگر چه وسایل دفاعیش خشن و زمخت باقی ماند اما در عوض فرهنگ عمومی — آنطور که از نقوش دیوار غارها پیداست — در حد عالی بوده است ،
«مایان ها» Mayans که مؤسس یکی از عالیترین فرهنگ های دوران باستان هستند هرگز طرز استفاده از فلزات را نیاموختند اما همسایگان آنها که در بکار بردن ابزار فلزی مهارتی کسب کرده بودند تمدنی سخت حقیر داشتند .

فرهنگ سالم

امروز تسلط ماشین بر همه شئون زندگی ما بزرگترین خطر است که ما را تهدید میکند ما آنچنان مجذوب پیشرفت مان در زمینه تکنولوژی شده ایم که سایر اعمال خلاقه را که بقای ما وابسته به آنهاست فراموش کرده ایم .
بت پرستی در طول تاریخ یکی از نیرومندترین وسوسه های بشری بوده است ، و امروزه بما آموخته اند که بت های مختلفی را بپرستیم . ملت پرستی ، پرچم پرستی و یا پرستش گذشته تاریخی، نمونه ای از این بتهاست .

بشر باید فطرتاً خدا را پرستد . فرمان الهی قانون رشد فرد و جامعه است و وقتی که ما از این فرمان خدا سرپیچی کردیم و گذشته تاریخی خود را همچون بتی پرستیدیم شکست ما

حتمی است !

تاریخ قرن نوزده ایتالیا مثال روشنی را عرضه میکند : در سال ۱۸۴۸ و نیزی‌ها بر ضد اشراف‌گران اطریشی قیام کردند اما چون هدف آنها زنده کردن افتخارات گذشته بود شکست خوردند.

در همان زمان «پیدمونت‌ها» Piedmontes یامردم کوهستانی نیز شورش کردند . اما آنها آن غرور خاص را نداشتند و سرانجام همان‌ها بودند که ونیز را آزاد ساختند . اختلاف در کجا بود ؟ پیدمونت‌ها برای آن می‌جنگیدند که اروپای متحدی بسازند و همین هدف عامل بزرگی برای موفقیت آنان بود . اما ونیزی‌ها که فقط برای زنده کردن گذشته پر افتخار خود می‌جنگیدند شکست خوردند ، و این نشان میدهد که هیچگونه تحرک پایداری برای تکرار موفقیت‌های گذشته وجود ندارد .

مکتب وطن‌پرستی از ما میخواهد که خطای روانی و نیزی‌ها را تکرار کنیم . در زمانهایی که بشر فقط خدا را می‌پرستید ، به ملت و کشور خود همان وفاداری محدودی را نشان میداد که ما به فرمانداران شهر خود نشان میدهیم . آنها مالیات خود را می‌پرداختند و رأی‌های خود را در صندوق می‌انداختند اما هرگز اجازه نمی‌دادند دولت بروجدان آنها مسلط شود .

وطن‌پرستی جانشینی برای مذهب شده است ، و بنظر من این جانشین بدی است . هیتلر و موسولینی به این مذهب جدید رنگ «منطقی» دادند .

هر دو رهبر اصرار داشتند که ملنشان گذشته تاریخی خود را همچون بت پرستد ، موسولینی از زنده ساختن روم باستان و هیتلر از برتری نژاد ژرمن دم میزد ، وجه اشتباه بزرگی بود . همین اشتباهی که امروز اتباع کشورهای کنونی در آن شریکند پیشرفت‌های علمی اخیر پاسخ‌های ارزنده‌ای برای صنعتی‌شدن کشورها در بردارند اما مسائلی که ما اکنون با آن مواجهیم از آن مسائلی نیستند که پاسخ آنها را بتوان در آزمایشگاهها یافت . مسائل ما معنوی است و علم نمیتواند به مسائل معنوی ما پاسخ دهد .

میلیتاریسم

تاریخ نشان میدهد که تمدن‌هایی که فقط به نیروی نظامی خود تکیه میکردند ساقط شدند . مهارت جنگی سر باز ، مسائلی که پیروزی به همراه می‌آورد حل نمیکند . شارلمانی ، تیمور ، و حکمرانان جبار آتنی به این علت سقوط کردند که تصور میکردند نیروی نظامی در هر شرایطی پاسخگوی مشکلات آنهاست .

گامی بعقب

تمرکز روی پیشرفت‌های مادی در سایر زمینه‌ها نتایج خوبی داده است . بشر توانسته است تا حدودی بر طبیعت مسلط شود و همین موجب شده است که این فکر کودکانه ایجاد شود

که پیشرفت‌های علمی می‌توانند دنیایی مملو از دوستی و خوشبختی برای ما بارمغان آورد . درحالی‌که این فکر - یعنی اینکه متخصصین می‌توانند راه حل‌های مناسبی بیابند - خودفریبی خطرناکی است . و در واقع بشر برای کنترل خود، گامی بعقب برداشته است .

بت‌های امروز

اگر ماتئیرات روحی خود را خواهانیم باید به این نکته پی ببریم که پرستش بت‌های ساختگی باید موقوف شود . هر اندازه که امیدما به این بت‌های بشری باشد از رشد خود جلو-گیری کرده‌ایم . آنهاییکه به ملیت‌های عالی و موفقی بستگی دارند اینرا کاری بس مشکل میدانند که وطنپرستی خود را سازند و به حکومت جهانی تن در دهند .

چرا؟ بعلت «غرور شهری» . در تاریخ به نمونه‌های بسیاری بر میخوریم در قرون که اتحاد شهرهای یونان پیش از هر زمان دیگر ضروری بود . مردم مغرور آنن و اسپارت که به گذشته خود سخت مغرور بودند از تشکیل فدراسیون جلو گیری کردند . و درحالی‌که همین پراکندگی موجب سقوط یونان شد در کارتاژ و سوریه و مصر و ایتالیا فدراسیون های نیرومندی از اتحاد شهرها - در آن قرون - بدون هیچ مشکلی ایجاد شده بود .

و همین امپراطوری های نیرومند سرانجام موجب زوال یونان باستان شدند و تمدن یونان را تحت الشعاع تمدن خویش در آوردند چرا ؟ برای اینکه این سرزمین‌ها با افتخار پوچ و بیهوده به گذشته « فلج نشده بودند . آنها قادر بودند که برای مسائل خود پاسخ های مناسبی بیابند .

آنها در انتخاب راه حل‌های مناسب برای مسائلشان آزاد بودند . و امروز نیز اتحاد جهانی ممکن است بوسیله کشور هایی که گذشته غرور آمیزی نداشته اند - که بیهوده به آن افتخار کنند - بوجود آید .

اگر قدرت‌های بزرگ لجوجانه از تصور خام ملیت پرستی دست بردارند و به این پدیده - که اکنون دوران آن گذشته است - اصرار ورزند مردمی که ملت پرستی را تجربه خوبی نیافته‌اند ممکن است راه حلی تازه‌ای که نیازهای جهانی را بر آورد بیابند .

اتحاد جهانی

اتحاد جهانی باید ایجاد شود . اما ما امیدواریم که این اتحاد از راه صلح و داوطلبانه ایجاد شود . اگر تنها اتحاد جهانی - بهر وسیله که باشد - مورد نظر باشد آنوقت ما مجبوریم که نظریه سخیف هیتلر را که اتحاد اروپا از راه زور و غلبه بود بپذیریم . درحالی‌که دنیا هرگز حاضر نیست اتحاد جهانی را با آن قیمت سنگین بخرد . اتحاد جهانی از راه شمشیر هرگز در طول تاریخ راه حل شرافتمندانه و همراه با خوشبختی نبوده است .

برادری جهانی

ما بایستی متحد باشیم ، اما نه بوسیله هدفهای حقیر و نظیر پیشرفت اقتصادی و یا اتحاد سیاسی

من معتقدم که برادری جهانی ممکن نیست مگر آنکه بشر بخداوند متعال معتقد باشد .

زن امروز

قطعاً کوششهای اخیر ما برای حل مشکلاتمان در زمینه‌های مطلقاً امادی باشکست‌روبرو شده و تصویر مسخره ای از برنامه‌های شجاعانه ما ساخته است .

مامیکوئیم که قدمهای بلندی برای توسعه ماشین و ذخیره نیروی انسانی برداشته‌ایم و همین‌طور هم هست . اما یکی از نتایج ناموزون این پیشرفت آنست که زنان تمام نیروی خود را صرف کار میکنند و این در تاریخ سابقه نداشته است .

زنان امریکا امروزه نمی‌توانند کوششهای خود را فقط صرف خانه بکنند و در نتیجه زن دوشغل دارد یکی بعنوان زن و مادر در خانه و یکی بعنوان کارگر و کارمند در کارخانه و اداره .

در اثنای جنگ، در انگلستان تقریباً همه زنان در خارج خانه شغل داشتند. و این گرایش امیدوار-کننده نیست. در تاریخ؛ «عصر تجزیه و خورد شدن تمدن‌ها» همان عصرهایی بوده‌است که زنان خانه‌های خویش را ترک میکردند .

درخشان ترین عصر تمدن یونان - یعنی قرن پنجم - عصری بود که زنان در خانه ماندند . اما پس از عصر الکساندر که زنان جنبشی نظیر عصر ما برآه انداختند عصر تجزیه آغاز شد .

راه‌حل‌های بدون اعتقاد بخدا

تراژدی دیگر عصر ما آنست که ما خدارا از زندگی خود حذف کرده‌ایم و آنوقت میخواهیم بیماریهای اجتماعی خود را درمان کنیم . عصر ماشین کمبود های بسیاری برای ما بارمغان آورده است . بجای استراحت و استفاده کمتر از نیروی انسانی دچار دوره های متناوب بیکاری شده‌ایم .

کنترل ماشین

ما اجازه داده‌ایم که ماشین بر همه شئون مامسلط شود . و این نتایجی سخت تکان دهنده داشته است . اکنون کاملاً آشکار است که اراده‌های معنوی بشری ضروری است .

اراده‌های بزرگ تاریخ همیشه معنوی هستند . پیشرفت‌های تکنیکی میتوانند در راه رسیدن به هدفهای انسانی و یا شیطانی بکار برده شوند . و این انسان است که باید تصمیم بگیرد تکنیک را در چه راهی بکار بندد . در مصر باستان ، مردم بانو بخ خاص خود توانستند از کرانه‌های رود نیل بحد کافی برای کشاورزی استفاده کنند. قدرت بزرگ بشر و راههای خوشبختی شناخته شدند . حال مردم میتوانند از بردگی و رنج فراوان رهایی یابند اما بجای این راه شرافتمندانه فراغنه مصر راه دیگری را پیمودند . و آن استفاده از آسایش مردم در راه ساختن اهرام بود . و امروزه ما نیز مانند آنها نیروها را در مسیر بد بکار می‌بریم .